۴ یار سردار سلیمانی از دفاع مقدس تا دفاع از حرم

شهیدی که حاج‌قاسم را شرمنده کرد

علیرضا محمدی

چند سال پیش که در یکی از یادواره‌های شهدا شرکت کرده بودیم، حاج‌قاسم سلیمانی مهمان ویژه مراسم بود. یادم است در لابه‌لای صحبت‌هایش خاطره عجیبی از سردار شهید مهدی زندی‌نیا مسئول ادوات لشکر ۴۱ ثارالله تعریف کرد. این خاطره باعث شد بعدها روی این شهید تمرکز کنیم و از او بیشتر بدانیم و بیشتر بنویسیم. بعدها متوجه شدم شیوه حاج‌قاسم است که مناسبت‌های مختلف را بهانه‌ای برای یادکرد یک یا چند شهید خاص قرار می‌دهد. شاید می‌خواست اذهان ما را متوجه کسانی کند که عطر وجودشان دل‌های خسته را جلا می‌دهد. حاج‌قاسم آیینه تمام‌نمای ارزش‌های موجود در فرهنگ ایثار و شهادت بود که حتی پس از عروج مظلومانه‌اش هم باعث بازشناساندن شهدای دیگر شد. انتشار دستخط حاج‌قاسم در خصوص محل دفنش، باعث شد تا نام همسایه ابدی‌اش سردار شهید محمدحسین یوسف‌الهی در فضای رسانه‌ای کشور منتشر شود. حاجی می‌خواست نام و مرام شهدا را به یادمان بیاورد و ما هم در این شماره از صفحه ایثار و مقاومت سعی کردیم همان کاری را انجام بدهیم که او در پی آن بود. معرفی چند تن از یاران خاص حاج‌قاسم که ایشان ارادت خاصی به آنها داشت را پیش رو دارید.

سردار شهید مهدی زندی‌نیا پاسدار نمونه

خاطره‌ای که سپهبد شهید قاسم سلیمانی در خصوص شهید زندی‌نیا تعریف کرد را باید یکی از عجیب‌ترین خاطرات دفاع مقدس بدانیم. سردار مهدی زندی‌نیا مسئول ادوات لشکر ۴۱ ثارالله بود که چند سالی می‌شد خدا به او پسری به نام سعید داده بود. از حرف‌های حاج‌قاسم و دیگر رزمندگان لشکر ۴۱ این‌طور برمی‌آید که آقامهدی زندی‌نیا عشق و علاقه زیادی به سعید داشت.

محمدرضا مغفوری بیسیم‌چی شهید مهدی زندی‌نیا می‌گوید: «زندی‌نیا همراهش یک ساک داشت و یک کیف پول در ساکش بود. عکس پسرش سعید در آن بود. همیشه نشانم می‌داد که این سعیدم است. خیلی او را دوست داشت. بعد از عملیات والفجر ۸ زمزمه فوت فرزندش در بین بچه‌ها پیچید. گویا سعید در مسیر آماده شدن برای راهپیمایی ۲۲ بهمن تصادف و فوت کرده بود. قرعه دادند خبر فوت سعید به شهید زندی‌نیا را حاج‌قاسم سلیمانی به او بگوید.»

خود سردار سلیمانی از خاطره رساندن خبر فوت سعید به پدرش مهدی زندی‌نیا می‌گوید: «وقتی شهید زندی‌نیا را صدا کردیم و آمد، چهره‌اش لبخند زیبایی داشت. خنده‌هایش را که دیدم، نتوانستم خبر را برسانم. دست دست کردم و نمی‌دانستم چه بگویم. زندی‌نیا که دید نمی‌توانم حرفم را بزنم، خودش گفت می‌خواهی در خصوص سعید بگویی. انگار از این طرف و آن طرف متوجه فوت سعید شده بود. گفتم چند روزی مرخصی برو و در این شرایط حساس کنار خانواده باش اما زندی‌نیا اصرار به ماندن داشت. عملیات همچنان ادامه داشت و او می‌خواست بماند و وظایفش را انجام بدهد. هرچه گفتم برو قبول نکرد و ماند. در نبود زندی‌نیا خانواده‌اش پسر مرحوم‌شان را دفن کرده بودند.»

سال ۶۵ به مناسبت نیمه شعبان، در حسینیه لشکر ۴۱ ثارالله بعد از نماز ظهر و عصر جشنی برگزار می‌شود. قرار بر این بود تا پاسدار نمونه لشکر ثارالله انتخاب و از او تقدیر شود. حاج‌قاسم سلیمانی پشت تریبون می‌رود و نام مهدی زندی‌نیا را صدا می‌کند. زندی‌نیا با شنیدن نامش دگرگون می‌شود. گویی اصلاً انتظار نداشت نامش را به عنوان پاسدار نمونه صدا بزنند. بعدها حاج‌قاسم از خاطره انتخاب شهید زندی‌نیا به عنوان پاسدار نمونه با اندوه و شرمندگی یاد کرده و می‌گوید: «کاش من این کار را نمی‌کردم. ایشان زمانی که اسمش به عنوان پاسدار نمونه خوانده شد، چون بچه‌ای مادر مرده گریه می‌کرد. زانوهایش می‌لرزید و زمانی که هدیه را از من گرفت و به من دست داد گفت: حاجی به من ظلم کردی؟! ای کاش من این کار را نمی‌کردم و ایشان را به عنوان پاسدار نمونه معرفی نمی‌کردم.» خیلی طول نمی‌کشد که مهدی زندی‌نیا به فرزندش می‌پیوندد و در عملیات کربلای ۵ به شهادت می‌رسد. او متولد سال ۱۳۳۵ در سیرجان بود. پیش از شروع جنگ می‌خواست در رشته راه و ساختمان تحصیل کند که با شروع دفاع مقدس به همراه گروه مکانیک جهاد سازندگی سیرجان راهی مناطق جنگی می‌شود و در عملیات‌های مختلفی از جمله بدر، خیبر، والفجر ۳، والفجر ۴، والفجر ۸ و کربلای ۴ حضور پیدا می‌کند و پس از چندین بار مجروحیت، عاقبت در حین عملیات کربلای ۵ به شهادت می‌رسد.

شهید قاسم میرحسینی بزرگ لشکر ۴۱ ثارالله

شاید در میان یاران شهید دوران دفاع مقدس حاج‌قاسم، کسی را پیدا نکنیم که به اندازه سردار شهید قاسم میرحسینی، جانشین لشکر ۴۱ ثارالله، مورد توجه و علاقه او باشد. کسی که سردار سلیمانی او را بزرگ لشکر می‌دانست و می‌گفت: «بزرگ لشکر ۴۱ ثارالله بود که واقعاً من امروز در هر مأموریت جای خالی او را می‌بینم. شهید میرحسینی در بُعد خودش در تمام صحنه جنگ تک بود.»

> شاید در میان یاران شهید دوران دفاع مقدس حاج‌قاسم، کسی را پیدا نکنیم که به اندازه سردار شهید قاسم میرحسینی، جانشین لشکر ۴۱ ثارالله، مورد توجه و علاقه او باشد. کسی که سردار سلیمانی او را بزرگ لشکر می‌دانست و می‌گفت: «بزرگ لشکر ۴۱ ثارالله بود که واقعاً من امروز در هر مأموریتی جای خالی او را می‌بینیم. شهید میرحسینی در بُعد خودش در تمام صحنه جنگ تک بود.»

شهید میرحسینی از استان سیستان و بلوچستان بود. سال ۱۳۴۲ در روستای صفدرمیربیک در نزدیکی شهر زابل به دنیا آمد. نیروهای لشکر ۴۱ از سه استان سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان تأمین می‌شدند و میرحسینی از رزمندگان زابلی حاضر در این لشکر بود. امروز که سال‌ها از پایان دفاع مقدس می‌گذرد، باید قاسم میرحسینی را نام‌آورترین رزمنده سیستان بدانیم که از دل رزمندگان گمنام این استان محروم، به جانشینی لشکر ۴۱ ثارالله رسید و در همین کسوت نیز جام شهادت را سر کشید.

تعابیر حاج‌قاسم از میرحسینی خاص و کم‌نظیر است. این سخن که شهید سلیمانی بیشترین توسل‌ها را به شهید میرحسینی داشت، بارها در فضای رسانه‌ای کشور مطرح شد و بارها و بارها شاهد خاطراتی بودیم که حاج‌قاسم در خصوص شهید میرحسینی تعریف می‌کرد.

علاقه وافر سردار سلیمانی به شهید میرحسینی را عام و خاص می‌دانند. خود حاج‌قاسم در این خصوص می‌گوید: «در مورد شهید میرحسینی هرچه بگویم احساس می‌کنم اصلاً نمی‌توانم حق او را ادا کنم. خیلی روح بزرگی داشت. یک مالک اشتر به تمام معنا بود. من نمی‌دانم مالک هم توی صحنه سخت محاصره جنگ مثل شهید میرحسینی بوده یا نبوده. شهید میرحسینی فرمانده‌ای بود که همه ابعاد یک فرمانده اسلامی را با تعاریف اصیل آقا امیرالمؤمنین(ع) دارا بود. با معنویت‌ترین شخصیت لشکر ثارالله بود. صدای دلنشین آوای قرآن شهید میرحسینی را هر کس می‌شنید از خود بی‌خود می‌شد.

خداوند این توفیق را به من داد که تقریباً از عملیات والفجر یک تا این اواخر که خیلی هم بود در خدمت ایشان باشم... در عملیات کربلای ۴ بچه‌ها خیلی نگران ایشان بودند. هیچ عملیاتی شهید میرحسینی بدون زخم از صحنه خارج نشد.... قبل از عملیات کربلای ۵ شبی داخل سنگر نشسته بودیم و باهم صحبت می‌کردیم. گفت: تیر به اینجای من خواهد خورد و انگشتش را روی پیشانی‌اش گذاشت و همین‌طور هم شد؛ و بی‌سیم‌های لشکر ثارالله تا پایان جنگ دیگر صدای دلنشین و ارزشمند و پرمعرفت میرحسینی را نشنیدند. آن صدایی که برای همه بچه‌ها چه کرمانی، چه رفسنجانی، چه زرندی، چه سیرجانی، چه هرمزگانی و چه بلوچستانی امیدبخش بود. دلنواز بود و دوست‌داشتنی. آن صدا خاموش شد».

شهید میرحسینی در کنار شهید سلیمانی در دوران دفاع مقدس

قاسم میرحسینی هم مثل مهدی زندی‌نیا در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و داغ و فقدانی بر دل حاج‌قاسم گذاشت که تا آخرین لحظه حیاتش هیچ‌گاه او را فراموش نکرد. سردار غلامرضا باغبانی از همرزمان شهید میرحسینی در خصوص نحوه شهادت ایشان می‌گوید: «ایشان به مرحله‌ای از معنویت و رشد راه پیدا کرده بود که شهادت خودش را پیش‌بینی کرد. بعد از عملیات کربلای ۴ یک روز در مقر لشکر ۴۱ در منطقه نورد بودیم و آماده می‌شدیم برای شرکت در عملیات کربلای ۵ که با میرحسینی مشغول گفت‌وگو شدم. چون چند سالی از ازدواجش می‌گذشت و دارای فرزند نشده بودند، پرسیدم: بالاخره بچه‌دار شدین؟ گفت: اتفاقاً توراهی داریم اما من هرگز او را نمی‌بینم. بعد ادامه داد: در عملیات پیش رو گلوله‌ای به پیشانی‌ام اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسم. وصیت هم کرده‌ام که اگر فرزندم پسر بود نام حسین را برایش انتخاب کنند و اگر دختر بود زینب. جالب اینکه درست طبق پیش‌بینی‌هایش در کربلای ۵ و به همان نحو که گفته بود به شهادت رسید.»

سردار شهید محمدحسین یوسف‌الهی همجوار قاسم

نام سردار شهید محمدحسین یوسف‌الهی زمانی در فضای رسانه‌ای کشور پیچید و بازتاب بسیاری پیدا کرد که دستخط حاج‌قاسم خطاب به همسرشان منتشر شد. در آن مرقومه آمده بود: «همسرم من جای قبرم را در مزار شهدای کرمان مشخص کرده‌ام. محمود می‌داند. قبر من ساده باشد مثل دوستان شهیدم. بر آن کلمه سرباز قاسم سلیمانی بنویسید نه عبارت‌های عنوان‌دار.» متعاقباً اعلام شد که منظور حاج‌قاسم از محل دفنش در جوار سردار شهید محمدحسین یوسف‌الهی است. از شهید یوسف‌الهی با عنوان عارف جوان لشکر ۴۱ ثارالله یاد می‌شود. خصوصیات و حالت‌های عرفانی او باعث شده بود تا مورد علاقه رزمندگان لشکر خصوصاً سردار شهید قاسم سلیمانی باشد. کتابی تحت عنوان «حسین پسر غلامحسین» از زندگی و خاطرات شهید یوسف‌الهی منتشر شده است که نام کتاب هم بر اساس تکیه کلام حاج‌قاسم در خصوص این شهید بزرگوار انتخاب شده است. در زندگی‌نامه شهید یوسف‌الهی برگرفته از همین کتاب می‌خوانیم: «سال ۱۳۴۰ در شهر «کرمان» متولد شد. پدرش فرهنگی بود و در آموزش و پرورش خدمت می‌کرد. خانواده‌ای مذهبی داشت و علاقه زیاد و ارتباط عمیق محمدحسین با نهج‌البلاغه نیز ریشه در رشد و تربیتش در محیط مسجد داشت. در روزهای انقلاب محمدحسین دبیرستانی بود و حضوری فعال در عرصه مبارزه داشت. در آغاز جنگ عراق علیه ایران در لشکر ۴۱ ثارالله واحد اطلاعات و عملیات به فعالیت پرداخت و بعدها به عنوان جانشین فرمانده این واحد انتخاب شد. در طول جنگ پنج مرتبه به سختی مجروح شد و بالاخره آخرین بار در عملیات والفجر ۸ به دلیل مصدومیت حاصل از بمب‌های شیمیایی در بیست و هفتم بهمن ۱۳۶۴ در بیمارستان لبافی‌نژاد تهران به شهادت رسید.»

طبق گفته همرزمان شهید یوسف‌الهی او از عرفای جبهه بود و تهذیب نفس در کنار حسن اخلاق و شوخ‌طبعی باعث شده تا سردار سلیمانی علاقه زیادی به ایشان داشته باشد. حاج‌قاسم خاطره جالبی از این شهید بزرگوار تعریف می‌کند و می‌گوید: یک روز با حسین به سمت آبادان می‌رفتیم. عملیات بزرگی در پیش داشتیم. من خیلی ناراحت بودم. به حسین گفتم: چندتا عملیات انجام دادیم اما هیچ کدام آن‌طور که باید موفقیت‌آمیز نبود. این یکی هم مثل بقیه نتیجه نمی‌دهد. گفت: برای چی؟ گفتم: چون این عملیات خیلی سخته و بعید می‌دانم موفق شویم. گفت: اتفاقاً ما در این کار موفق و پیروز هستیم. گفتم: یعنی چه؟ از کجا می‌گویی؟ گفت: بالاخره خبر دارم. گفتم: خب از کجا خبر داری؟ گفت: به ما گفتند که ما پیروزیم. پرسیدم: کی به تو گفت؟ جواب داد: حضرت زینب (س). دوباره سؤال کردم در خواب گفت یا در بیداری؟ با خنده جواب داد: تو چه‌کار داری. فقط بدان بی‌بی به گفت که شما در این عملیات پیروز خواهید شد و من به همین دلیل می‌گویم که قطعاً موفق می‌شویم. هر چه از او خواستم بیشتر توضیح بدهد. چیزی نگفت و به همین چند جمله اکتفا کرد. نیاز هم نبود توضیح بیشتری بدهد. اطمینان او برایم کافی بود...»

> با شروع جنگ در جبهه مقاومت اسلامی، شهید بادپا اگرچه در سنین میانسالی بود و مجروحیت‌های جنگ تحمیلی آزارش می‌داد، به ندای هل من ناصر ینصرنی اهل بیت پاسخ داد و قدم در میدان جنگ سوریه گذاشت. عاقبت در تاریخ ۳۰ فروردین ۹۴ در منطقه درعا سوریه به شهادت رسید

شهید یوسف‌الهی از جمله رزمندگانی بود که به جهت استمرار و مدت حضور در جبهه‌ها، بارها و بارها به شدت مجروح شده بود. خاطرات مجروحیت‌های او بخش زیادی از کتاب زندگی‌نامه‌اش را دربرگرفته است. در یکی از این خاطرات به نقل از همرزمش می‌خوانیم: «حسین بعضی وقتا شوخی‌های جالبی می‌کرد اما همیشه سعی داشت کسی را ناراحت نکند. یک بار داخل سنگر نشسته بودیم و محمدحسین مشغول شوخی بود رو به من کرد و با خنده گفت علی‌آقا یک وقت از دست ما ناراحت نشوی. تقصیر خودم نیست که حرفی می‌پرانم. اینها همه اثرات آن خون‌هایی است که در زمان مجروح شدن، توی بیمارستان به من وصل کرده‌اند. هیچ معلوم نیست که خون چه کسانی به بدن من تزریق شده است.»

یکی دیگر از همرزمانش هم روایت می‌کند: «یک روز صبح تصمیم گرفتم به ملاقات محمدحسین بروم ولی چون کار داشتم و وقت تنگ بود، دقایقی کنارش نشستم. کمی که باهم حرف زدیم، بلند شدم و خداحافظی کردم. بیرون که آمدم به خودم نهیب زدم این چه جور ملاقاتی بود. آتش که نمی‌بردی، یک کم از وقتت را به محمدحسین اختصاص می‌دادی. تصمیم گرفتم عصر برگردم و یک دل سیر کنارش بنشینم. بعد از ظهر وارد بیمارستان شدم و سراسیمه خودم را به اتاقش رساندم. با کمال تعجب دیدم تخت خالی است و از محمدحسین هم هیچ خبری نیست. اول گمان کردم او را برای کارهای درمانی، عکسی یا آزمایشی برده‌اند. از پرستار پرسیدم: ببخشید! این بیمار ما آقای یوسف‌الهی کجا هستند؟ مرخص شدند. در پاسخ گفت: نه خیر. مرخص نشده‌اند. شما نسبتی با ایشان دارید؟ گفتم: بله همرزم بنده است. خندید و گفت: راستش ایشان فرار کرده‌اند. فهمیدم که حال و هوای جبهه و عملیات کار خودش را کرده است. محمدحسین طاقت نیاورده و از بیمارستان رفته بود.»

شهید حاج‌حسین بادپا از یوسف‌الهی پیشی گرفت

شهید حاج‌حسین بادپا از شهدای مدافع حرم است که خط رزمندگی را از دوران دفاع مقدس آغاز کرد و در همان دوران باشکوه به جانبازی ۷۰ درصد نائل آمد اما پس از پایان دفاع مقدس، به‌رغم مجروحیت‌های شدیدی که داشت، هرگز صحنه مبارزه را ترک نکرد و بارها و بارها در مأموریت‌های لشکر ۴۱ ثارالله علیه ضدانقلاب و اشرار شرکت کرد و همواره در مسیر جهاد و مجاهدت کوشا بود.

شهید بادپا در کنار شهید سلیمانی

حاج‌حسین بادپا متولد سال ۱۳۴۸ در رفسنجان، از دوستان قدیمی و صمیمی حاج‌قاسم سلیمانی به شمار می‌رفت. حاج‌قاسم علاقه بسیاری به او داشت و تعابیر جالبی را هم در خصوص همرزم دیرینش به کار برده است که نشان‌دهنده جایگاه شهید بادپا نزد حاج‌قاسم دارد.

با شروع جنگ در جبهه مقاومت اسلامی، شهید بادپا اگرچه در سنین میانسالی بود و مجروحیت‌های جنگ تحمیلی آزارش می‌داد، به ندای هل من ناصر ینصرنی اهل بیت پاسخ داد و قدم در میدان جنگ سوریه گذاشت و عاقبت در تاریخ ۳۰ فروردین ۹۴ در منطقه درعا سوریه به شهادت رسید. پیکر پاکش مدت‌ها در دست عناصر تکفیری بود تا اینکه به همراه پیکر تعداد دیگری از شهدای مدافع حرم مبادله شد و به ایران بازگشت.

حاج‌قاسم سلیمانی در یک تعبیر زیبا از شهید بادپا او را با شهید یوسف‌الهی مقایسه کرده و می‌گوید: «محاسن سپید کرده‌ها که از نسل مجاهدان و در عطش دوستان شهید و در خوف پایان زندگی به سر می‌برند، امیدواریم خداوند بر این خوف بیفزاید، زیرا اگر خائف از عمرمان شویم، همه چیز درست می‌شود. مشکل جایی است که غافل از عمر می‌شویم، اگر خائف شدیم، غافل نمی‌شویم. حسین بادپا که با اصرار خودش را به قافله رساند، چه بسا از قافله جلو زد و نه تنها توانست کلام غیبی شهید یوسف‌الهی را در پیشگاه خداوند به اراده دیگری از خداوند تبدیل کند، چه بسا از شهید یوسف‌الهی پیشی گرفت.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۴۱

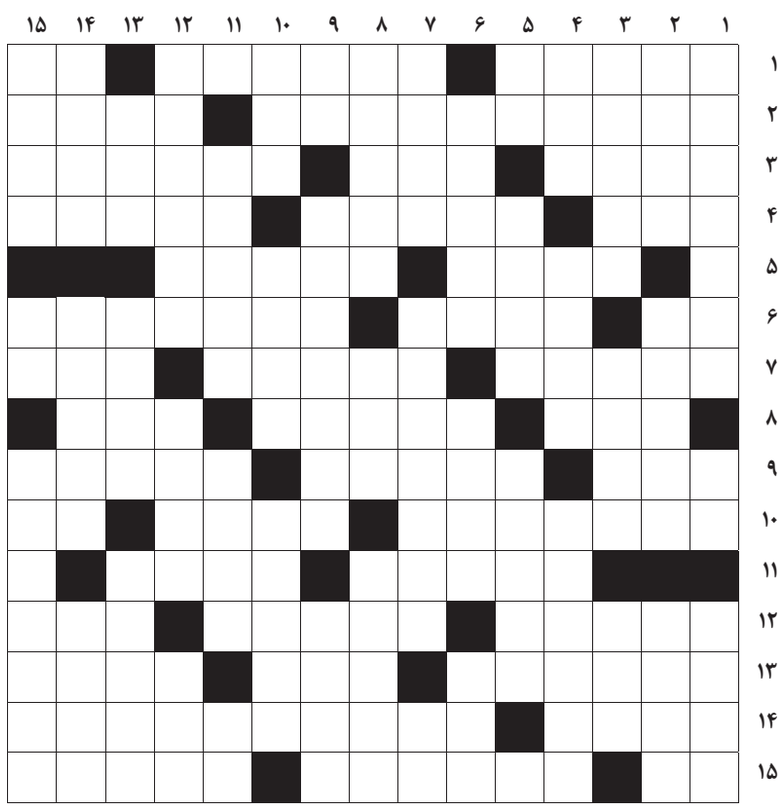

از راست به چپ

■۱- از پرش‌ها در ورزش دوومیدانی- شتر بی‌کوهان بومی امریکای جنوبی- مدافع فوتبال ■۲- کنایه از کار بزرگ و سخت و غیرممکن انجام دادن- انبار گندم ■۳- داستان ادبی- گودال- از مذاهب مسیحی ■۴- چپاول- پشتکوه امروزی- از شهرهای چین ■۵- برنده نوبل ادبیات در سال ۱۹۴۴ میلادی- ماه هفتم سریانی ■۶- تکرار حرفی- جانشین- شهر کلوچه و چای ■۷- پایتخت ویتنام- نیایش به‌هم ریخته- میانه دریا ■۸- نرمی و نازکی- بن‌بست و معذوریت- جدا ■۹- حدیث معروف- نیروی اهورایی در آیین زرتشتی- هال ■۱۰- فیلمی از سینمای ژاپن به کارگردانی کوروساوا- نوعی گرفتن پول از مردم- نفس خسته ■۱۱- متضاد اکثریت- پول آلمان پیش از اتحاد پولی اروپا ■۱۲- زن گندمگون- حرکت پاندولی- پیروان یک دین ■۱۳- پایدار و جاوید- نوعی یقه- مار خورده شده ■۱۴- آنان- اختراع دایملر آلمانی ■۱۵- تهوع- نوعی آش نذری- قلعه تاریخی تگزاس

از بالا به پایین

■۱- اثر معروف ناصر خسرو- ناشنوا- از هفت‌سین‌ها ■۲- هیزم – قهرمان باشگاه‌های اروپا در سال ۱۹۹۳- نقاش مدعی پیامبری ■۳- سوغات نطنز- صورتگر- پسوند صفت‌ساز ■۴- حدید- از اصول دین- برادر آذری ■۵- ترک استخوان- نویسنده گرشاسب‌نامه- جداکننده حق و باطل ■۶- نویسنده الغدیر- مرد بی زن- پسر خورشید ■۷- پرخور- خودروی تشریفاتی- موی مجعد ■۸- مرتعش- اسلحه‌ای در شمشیربازی- پیاپی رسیدن ■۹- درخت بی بر- هزار میلیون- آواز هیجان‌آمیز ■۱۰- عزیزترین عزیزان آذری‌زبان- دوره نمایش فیلم در سینما- از وسایل آشپزخانه ■۱۱- رگ های بازو - امر به ستاندن- پسوند شباهت ■۱۲- همسایه روسیه- تخت- طایفه کوچ‌نشین ■۱۳- سحر باران مغولان- نشستن- نویسنده مسخ ■۱۴- پوشش دیوار منزل- کرایه خانه- آموزگار ■۱۵- بالش مبل- عدد منفی- انجمن علمی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۴	۱	
۶	۸		۳					
			۵		۹			
		۷	۶		۸			
۴		۳						
						۷		۵
	۳	۶		۱				۷
				۸				۲
	۱			۲			۵	

جدول کلمات متقاطع
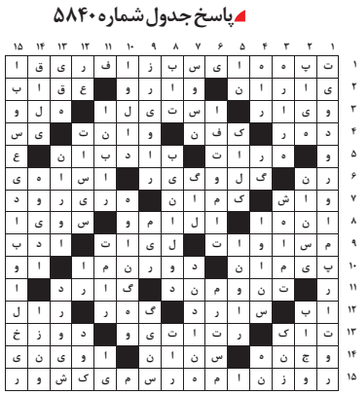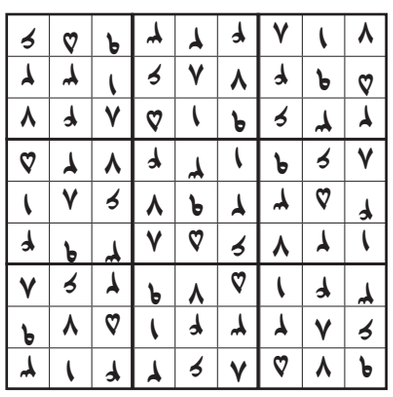
پاسخ جدول شماره ۵۸۴۰